

۲۰۵۸۵۸۵

در ستایش عشقا

گزیده غزل‌های آدم

www.ketab.ir

گزینش و ویرایش
سیامک افشار

سرشناسه : درویشی مزنگی، ابوالحسن، ۱۳۴۱ -

DARVISHI MAZANGI, ABOLHASAN

عنوان و نام پدیدآور : در ستایش عشق: گزیده غزل‌های آدم/
: گزینش و ویرایش سیامک افشار.

مشخصات نشر : تهران: پارس آوید، ۱۳۹۸. ۳۵۰۰۰۰ ریال

شابک : 978-622-96109-1-6

وضعیت فهرست نویسی : فیفا

نواز دیگر : گزیده غزل‌های آدم.

موضوع : شعر فارسی-- قرن ۱۴

موضوع : PERSIAN POETRY -- 20TH CENTURY

شناسه نزوده : شمار، سیامک، ۱۳۳۸-، گردآورنده

رده بندی کتبی : PIR۸۳۴۳

رده بندی دیسی : ۱/۶۲

شماره کتابشناسی : ۵۸۳۳۱۷



عنوان کتاب : در ستایش عشق: گزیده غزل‌های آدم

مؤلف : ابوالحسن درویشی مزنگی (آدم)

A.DARVISHI.M@GMAIL.COM

ناشر : انتشارات پارس آوید

تلفن : ۰۲۱۶۶۰۳۱۷۱۴

نوبت چاپ : چاپ اول ۱۳۹۸

شمارگان : ۵۰۰ نسخه

شابک : ۹۷۸-۶۲۶-۹۶۱۰۶-۱-۶

قیمت : ۳۵۰۰۰ تومان

تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۵۳۲۴۱۹۹

پایگاه اینترنتی : WWW.AVIDBOOK.IR

فهرست

۳۷..... نی بینوا.....	۱۱..... با مامدارا کن.....
۳۸..... خط خطی!.....	۱۲..... حرمت عشق.....
۳۹..... یک جرعه تماشا.....	۱۳..... غزل های بارانی.....
۴۰..... هنر دل شکستن.....	۱۴..... خنده ی ناز.....
۴۲..... ما شدن.....	۱۵..... هیچکس!.....
۴۴..... پایان قصه.....	۱۶..... گدازده ام خود را.....
۴۵..... دار عشق.....	۱۷..... بیگانه.....
۴۶..... سه تارم را شکست.....	۱۸..... دوستت دارم.....
۴۷..... در هجوم چشم هایت!.....	۱۹..... عشق باران.....
۴۸..... غزل باران.....	۲۰..... روح مجنون.....
۴۹..... جادوی لبخند.....	۲۱..... اقرار.....
۵۰..... معنای زندگی.....	۲۲..... آتش عشق!.....
۵۱..... نوحه خوان آتش.....	۲۳..... انسان و شیطان.....
۵۲..... چیزی شبیه اسم تو.....	۲۴..... فصل تماشا.....
۵۳..... افتخار شما.....	۲۵..... محضر عشق.....
۵۴..... زرموع عشق.....	۲۶..... برده رقصان!.....
۵۵..... زار زار خندیدن.....	۲۷..... رها کن دلت را.....
۵۶..... انا العشق.....	۲۸..... غزل پرداز درد.....
۵۷..... دخیل لبخند.....	۲۹..... امید باران.....
۵۸..... آهوی دیوانه.....	۳۰..... عشق پیری.....
۵۹..... باده ی خنده.....	۳۱..... آتش گرفت.....
۶۰..... کاش تو باران شوی!.....	۳۲..... عروس عشق.....
۶۱..... آفتاب بودا.....	۳۳..... افسانه ی آرزو.....
۶۲..... هوای جنون.....	۳۴..... ترانه ی غم.....
۶۳..... نیمه ی سیب.....	۳۵..... مشتری عشق.....
۶۴..... اصول عشق.....	۳۶..... سنگ سکوت.....

فهرست

۹۱.....	حجاب خودخواهی.....	۶۵.....	اصلاً خوب نیست!.....
۹۲.....	کعبه و بتخانه.....	۶۶.....	در امتداد تو.....
۹۳.....	در پرده.....	۶۷.....	پایسته شرم.....
۹۴.....	رندانه.....	۶۸.....	دشمنه های آشنا.....
۹۵.....	بازی نسیم.....	۶۹.....	ستاره بیدار.....
۹۶.....	آیه های چشم تو!.....	۷۰.....	دختر قفسی دریا.....
۹۷.....	نیمه ی گمشده.....	۷۱.....	ناز خریدن.....
۹۸.....	سلام یعنی تو!.....	۷۲.....	رقص در باد.....
۹۹.....	حکم قضا.....	۷۳.....	... دنیا بدون تو!.....
۱۰۰.....	مای عشق!.....	۷۴.....	جایی میان قصه ها.....
۱۰۱.....	فراموشم نکن.....	۷۵.....	غرق تماشا.....
۱۰۲.....	فال قهوه.....	۷۶.....	شبییه قصه عشق.....
۱۰۳.....	یوانه یعنی این!.....	۷۷.....	خانه ی تنهایی.....
۱۰۴.....	در دام آبشار.....	۷۸.....	به چشم عشق.....
۱۰۵.....	طنین تلخ زگار.....	۷۹.....	پری قصه ها.....
۱۰۶.....	عشق بی لاله.....	۸۰.....	قاصدک سرگردان.....
۱۰۷.....	شب مرار و دردم.....	۸۱.....	زبان لبخند.....
۱۰۸.....	بغض بیصفا.....	۸۲.....	شیراز عشق.....
۱۰۹.....	بیخیال تو.....	۸۳.....	خمار خواهش.....
۱۱۰.....	سرود آبی.....	۸۴.....	هوای رهایی.....
۱۱۱.....	آهنگ زندگی.....	۸۵.....	سپاه عقل و دل.....
۱۱۲.....	کابوس تنهایی.....	۸۶.....	شب و ماه.....
۱۱۳.....	آینه دار هیچ.....	۸۷.....	بادی بی خمار.....
۱۱۴.....	تخته پاره ی غزل.....	۸۸.....	شعله های عشق.....
۱۱۵.....	قرار آینه ها.....	۸۹.....	عشق های یاغی!.....
۱۱۶.....	رو بای سحر.....	۹۰.....	ابر ساقی شد.....

فهرست

۱۴۳.....	زیبا و زشت.....	۱۱۷.....	زبان سکوت.....
۱۴۴.....	بیا پایین.....	۱۱۸.....	غزل تمنا.....
۱۴۵.....	میان خوف و رجا.....	۱۱۹.....	تا نا کجا.....
۱۴۶.....	چاه شعر.....	۱۲۰.....	بازی تقدیر.....
۱۴۷.....	آیه های عشق.....	۱۲۱.....	باغی تیر.....
۱۴۸.....	همزبانی.....	۱۲۲.....	رسمی عصیان.....
۱۵۰.....	پرگار تو.....	۱۲۳.....	ثانیه های اندر بار.....
۱۵۱.....	اسم اعظم عشق.....	۱۲۴.....	تنها باش.....
۱۵۲.....	می شود هنوز.....	۱۲۵.....	عقاب آفتاب.....
		۱۲۶.....	فراموشی.....
		۱۲۷.....	نم نم خنده.....
		۱۲۸.....	سخت و آسان.....
		۱۲۹.....	یک آرزوی ساده.....
		۱۳۰.....	موج جنون.....
		۱۳۱.....	قمار لبخند.....
		۱۳۲.....	جنون ادراک.....
		۱۳۳.....	جام حضور.....
		۱۳۴.....	بلای عشق.....
		۱۳۵.....	با من غزل بخوان.....
		۱۳۶.....	اسیر عقل.....
		۱۳۷.....	اما نشد!.....
		۱۳۸.....	آیا.....
		۱۳۹.....	از توجه پنهان!.....
		۱۴۰.....	قصه تلخ.....
		۱۴۱.....	هیچ تر از هیچ.....
		۱۴۲.....	کسی حرفی نزد.....

در ستایش عشق، بسیار گفته‌اند و شنیده‌ایم، حسی ناشناخته و ناپیدا که آرام‌آرام، از آن سوی پرچین احساس، سرک می‌کشد و همه‌جا را می‌کاود و هنگامی که بستر دل را مهیا دید، نفیر خود در نای جان می‌دمد و سر برمی‌کشد و غوغا می‌کند، شور می‌افکند و رسوا می‌کند و کلاه جنون بر سر عقل می‌گذارد و آدمی را به جایی می‌برد که جز معشوق، نبیند، نشنود، انگار که همه‌ی جهان اوست؛ و از جویباری خرد، دریایی می‌سازد آغوش گشاده بر نعره‌های افغان، بی‌واهمه‌ی صخره سنگ‌ها؛ و با او چنان می‌کند که فرهاد شود و تیشه بر بشه‌ی بیستون زند یا مجنون شود و در هوای لیلی، سر بر آستان جنون بساید. عشق که آمد، خمر ترین حادثه‌ی عمر روی می‌دهد، خوش‌ترین یادگار گنبد دوار، آنگاه، سکوت هزارساله، از او می‌شود، جامه‌ی کلام بر تن می‌کند و ترانه می‌شود، غزل می‌شود.

بی‌تردید خدا، آن روز که خلقت آدمی کرد، لطیف‌ترین بخش وجود او را دل قرار داد که نهانخانه‌ی عشق شود و تا واپسین دم حیات حیر آن سخن نگوید و جز راه عاشقی نپوید؛ و این‌گونه بود که وقتی وسوسه‌ی عشق حوا در دل ادم نشست، یکسره بر بهشت خدا و آنچه در اوست، چهارتکبیر زد و همه را وانهاد و انسان بر سب گناه زد و شیرینی لبخند حوا را به جان خرید.

اما خوش‌ترین جایگاه بیان عشق در پهنه‌ی هنر، شعر است، خاصه آنجا که جامه‌ی غزل بر تن می‌کند و حدیث دل می‌گوید، چه در وصل و چه در فصل.

«شیراز عشق» مجموعه‌ای است شامل ۱۶۱ غزل برگزیده، از میان چند صد غزل سروده‌ی ابوالحسن درویشی مزنگی - که به ایجاز، «آدم» از آن برآمده است -، شاعری که دل سپردن به عشق، از او آدمی دیگر ساخته، انسانی با نگاهی متفاوت که در پیچیدگی هزارتوی آن، غیر از درکی عمیق از عشق، عقل و خرد هم‌خانه دارد، هرچند دوست دارد که خانه از عقل بپردازد و آن را یکسره تسلیم عشق کند.

او می‌داند که در مسیر طوفانی عشق، بلاهای بسیار در کمین است و خطرهاست به جان، از جمله اینکه «کنار مردم دل‌مرده، عاشقی سخت است»، اما باز هم می‌خواهد

راوی روایت‌های دلی باشد که آفریده‌شده تا عاشق عشق باشد و باور دارد که:

«راه عشق ارچه کمینگاه کمانداران است

هر که دانسته رود، صرفه ز اعدا ببرد»

و می‌داند که در گرداندن از عشق، تابی می‌خواهد که در توان او نیست و گویی چنان عارف

به عرف عشق است که خود را بی‌نیاز از کنکاش و رایزنی عقل می‌داند و بی‌واهمی

تیرهای بتابی را بی‌بگانه با عشق، در پی یافتن معشوق، از مرز کفر و ایمان می‌گذرد

و با پای پر هل و رخم، در پی نگاهی می‌دود که «از حادثه‌ی عشق، تر است» ولی

بالین‌همه، به نظر می‌رسد ارچه او را در مسیر پرفراز و فرود عشق، به حرکت وامی‌دارد،

شنا کردن در دریاچه‌ی عشق است، نه رسیدن به معشوق و لمیدن در ساحل وصل!

شعر «آدم» به‌تمامی، بیت الغزل عبق است، بیت الغزل شیدایی و شور که همی

بهانه‌ها از اوست، قصه‌ای نا مخر به گون جان همواره مهیای شنیدن آن است و «از

خواب سحر هم شیرین‌تر است».

ابوالحسن درویشی، «آدم» ی است در جس و جوی ابدی «حوا» با دلی به پاکی و طراوت

روستاهای شمال ایران که در خاکش، جز گل بهر، می‌بارد، سرزمینی با درختان سبز و

سربلند که زاده شده‌اند تا سایه‌گستر باشند، نه چوبه‌ی دا.

او مردی است که اثبات دانش ادبی و تاریخی‌اش، به هیچ اشارتی نیاز ندارد چراکه خود،

خواسته یا ناخواسته، در دل شعرهایش، پرده از آن برمی‌دارد، هر چند نمی‌گوید:

عاشقم، شاعری نمی‌دانم

قلمم ترجمان درد دل است

ذکر عشق است اینکه می‌گویم

ورد عشق است اینکه می‌خوانی